

درباره‌ی انسان دانشگاهی^۱

امیرحسین خدایپرست^۲

انسان دانشگاهی، نوشته‌ی پیر بوردیو، جامعه‌شناس شهیر فرانسوی، تحقیقی جامعه‌شناختی درباره‌ی دانشگاه است. این کتاب گرچه چند دهه پیش از این نوشته و منتشر شد، در خلال زمان، به اثری کلاسیک بدل شد و یکی از سرمون‌های تحقیقات جامعه‌شناختی درباره‌ی دانشگاه لقب گرفت. بوردیو در این کتاب به گونه‌ای طعنه‌آمیز به شخصیتی می‌پردازد که خود همواره در حال تحقیق و پژوهش بر دیگر شخصیت‌ها است: شخصیت دانشگاهی:

هدف من از تحلیل جامعه‌شناختی دنیای دانشگاهی این است که انسان دانشگاهی، یعنی عالی‌ترین طبقه‌بندی‌کننده در میان طبقه‌بندی‌کنندگان، را در تور طبقه‌بندی‌های خود او به دام بیندازم (ص ۱۵).

غالب دانشگاهیان در فعالیت تخصصی خود غرق در بیان ویژگی‌های خاص و علل تبیین‌کننده‌ی وقایع یا پدیده‌ها بر اساس حوزه‌ی تخصصشان هستند. در این میان، به طور خاص، کسانی که در علوم انسانی و اجتماعی فعالیت می‌کنند به کمک نظریه‌ها و سنت‌های فکری به بررسی، ارزیابی، طبقه‌بندی و حتی پیش‌نگری درباره‌ی موضوعات تخصص خود، یعنی افراد و گروه‌های اجتماعی، می‌پردازند. بوردیو در *انسان دانشگاهی* در تلاش است تا محور و موضع پژوهش خود را به منزله‌ی جامعه‌شناس تغییر دهد و آن را بر خود پژوهشگران و متخصصان دانشگاهی، به‌ویژه در حوزه‌ی علوم انسانی و اجتماعی، متمرکز سازد. در جایی از کتاب، او از شارل پگی^۳، شاعر و مقاله‌نویس فرانسوی، نقل می‌کند که مورخان معمولاً درباره‌ی مسائل تاریخی پژوهش می‌کنند و می‌نویسند اما تمایل ندارند تاریخی از خودشان نگاشته شود. آن‌ها از اینکه در جزئیات بی‌پایان وقایع و تفاسیر تاریخی غوطه بخورند راضی و خشنودند اما خوش نمی‌دارند که خودشان بخشی از این جزئیات بی‌پایان یا جزئی از نظم تاریخی قلمداد شوند. پگی این میل به متعلق پژوهش واقع نشدن را شبیه به آن می‌داند که پزشک میل نداشته باشد خود را در جای بیمار ببیند. بوردیو می‌گوید نه فقط مورخان مورد نظر پگی بلکه عموم دانشگاهیان چنین وضعیتی دارند. آن‌ها

^۱. این یادداشت در معرفی این کتاب است:

بوردیو، پی‌یر، انسان دانشگاهی، ترجمه‌ی حسن چاوشیان، تهران: پارسه، چاپ اول: ۱۳۹۶.

^۲. استادیار گروه فلسفه غرب، مؤسسه‌ی پژوهشی حکمت و فلسفه‌ی ایران، khodaparast@irip.ir

^۳. Charles Peguy

تمایل ندارند خود، سازمان و روابط و شیوه‌های کاریشان در معرض بررسی مرتبه دوم قرار گیرد. بورديو می‌کوشد به‌رغم این مانع، انسان دانشگاهی را به موضوع پژوهشی جامعه‌شناختی بدل کند.

انسان دانشگاهی، با این هدف، در قالب پنج فصل، یک پی‌نوشت و چند پیوست نوشته شده است. فصل نخست «کتابی برای سوزاندن؟» نام دارد. در این فصل، بورديو شیوهی بساختن ابژه را در تحقیقات جامعه‌شناختی توضیح می‌دهد و می‌گوید در این کتاب در پی ابژه کردن فعالیت کسانی است که خود همراه به عینی‌سازی مسائل پژوهشیشان می‌پردازند. عنوان فصل بر این دلالت دارد که با توجه به بی‌رغبتی دانشگاهیان برای ابژه شدن، چنین اقدام خطیری ممکن است کتاب را از نظر آنان شایسته‌ی سوزاندن، نه خواندن و ارزیابی، قرار دهد. فصل دوم «تضاد دانشکده‌ها» است و به نوشته‌ی مشهور کانت با عنوان *نزاع دانشکده‌ها* اشاره دارد. بورديو در این فصل انفکاک را در میان استادان دانشگاه تشخیص می‌دهد که آنان و حتی دانشکده‌های متبوع‌شان را به دو گروه متقابل سوق می‌دهد: نخست، گروهی رسمی، برخاسته از خانواده‌های نسبتاً ثروتمند و دارای موقعیت اجتماعی ممتاز و عمدتاً حساس نسبت به حفظ وضع موجود و دوم، گروهی رادیکال، عمدتاً فاقد سوابق خانوادگی اشرافی و مدافع تغییرهای بنیادین. این تمایز را عواملی چند برجسته می‌کنند: ۱. عوامل اجتماعی تعیین‌کننده‌ی فرصت‌های دسترسی به موقعیت‌های شغلی ۲. عوامل تعیین‌کننده‌ی تحصیلی که بازترجمان تحصیلی عوامل اجتماعی است ۳. سرمایه‌ی قدرت آکادمیک، یعنی عضویت رسمی در نهاد دانشگاهی، شورای دانشگاه‌ها، تصدی مقام‌های دانشگاهی و عضویت در هیئت‌ممتحنان و مانند این‌ها ۴. سرمایه‌ی قدرت علمی از طریق مدیریت واحدهای پژوهشی، نشریات علمی و شوراهای عالی پژوهش ۵. سرمایه‌ی پرستیژ علمی مانند برجستگی‌ها و توانایی‌های علمی، عضویت رسمی در نهاد دانشگاهی، مشارکت در همایش‌های بین‌المللی و داشتن آثاری با مخاطبان و ارجاعات بسیار ۶. سرمایه‌ی شهرت روشنفکری از طریق عضویت در فرهنگستان‌ها، ظاهر شدن در رسانه‌ها و نشریات روشنفکری ۷. سرمایه‌ی قدرت سیاسی یا اقتصادی از طریق عضویت در شوراهای دستگاه‌های اجرایی یا حتی کابینه‌های دولتی و نهادهای نظارتی و کمیته‌های برنامه‌ریزی و ۸. گرایش سیاسی در کلی‌ترین معنای آن، مثلاً آنجا که در امضای انواع طومارها یا نامه‌های سرگشاده ظهور می‌کند. این عوامل جایگاه و میزان اثرگذاری فرد را در گروه‌بندی در مناسبات و تصمیم‌گیری‌های دانشگاهی مشخص می‌کنند. به این توضیح مفید بورديو توجه کنید:

میدان دانشگاه بر اساس دو اصل رده‌بندی متعارض سازمان می‌یابد: سلسله‌مراتب اجتماعی در

تناسب با سرمایه‌ی موروثی و سرمایه‌ی اقتصادی و سیاسی تحت تملک در تعارض با

سلسله‌مراتب مشخصاً فرهنگی است که در تناسب با سرمایه‌ی اقتدار علمی یا شهرت روشنفکری است. این تضاد در خود ساختارهای میدان دانشگاه ریشه دارد که عرصه‌ی کشاکش میان دو اصل مشروعیت متعارض است که با یکدیگر در رقابت‌اند: نخست، که مشخصاً مادی و سیاسی است و وابستگی میدان دانشگاه به اصول کارساز میدان قدرت را در منطق میدان دانشگاه آشکار می‌کند، هر قدر در سلسله‌مراتب مشخصاً مادی (که از دانشکده‌های علوم پایه تا دانشکده‌های حقوق یا پزشکی را شامل می‌شود) بالاتر می‌رویم به صورت فزاینده‌ای غلبه پیدا می‌کند؛ و دیگری که بر پایه‌ی خودمختاری مراتب علمی و فکری استوار است، وقتی از دانشکده‌های حقوق یا پزشکی به سمت دانشکده‌های علوم پایه حرکت می‌کنیم، به صورت فزاینده‌ای غلبه پیدا می‌کند (ص ۱۰۶).

فصل سوم به «انواع سرمایه و شکل‌های قدرت» اختصاص دارد. بورديو در این فصل ساختار فضای قدرت‌ها را توضیح می‌دهد که در رده‌بندی استادان دانشگاه نقش دارند. این ساختار است که انباشت موقعیت‌های تحت کنترل را شرط مبادله‌ی خدمات میان افراد واجد قدرت می‌کند و آنان را به داشتن ارباب‌رجوع و ضبط و مهار آن‌ها قادر می‌سازد. در نتیجه‌ی بررسی این ساختار مبتنی بر قدرت، پی می‌بریم که چرا موقعیت‌های فضای دانشگاه با اظهارنظرها و مواضع سیاسی پیوندی اساسی دارند. در حالی که در دانشگاه ظاهراً با فضایی مواجه‌ایم که فقط از خصوصیات دانشگاهی ساخته و منتظم شده است، درمی‌یابیم که نزدیکی‌ها و دوری‌های افراد در این فضا با پیوندها و خصومت‌های سیاسی انطباقی قابل توجه دارد.

عنوان فصل چهارم «دفاع از ابواب جمعی و برهم خوردن تعادل» است. در این فصل، بورديو به تعادل در ساختار میدان دانشگاه و دگرگونی در آن می‌پردازد. او بر آن است که نتیجه‌ی کشمکش‌های درونی در میدان دانشگاه صرفاً به توان نیروهای حاضر در این میدان و کارآیی آن‌ها بستگی ندارد. دگرگونی‌های کل میدان اجتماعی بر میدان دانشگاه مؤثر است و به‌ویژه از طریق تغییرات ریخت‌شناختی در دانشگاه، مثلاً افزایش تعداد دانشجویان یا انگیزه‌های تحصیلی آنان، روابط قدرت میان دانشکده‌ها و رشته‌ها و اشکال مختلف تدریس را تغییر می‌دهد. برای مثال، رشد تعداد کرسی‌های تدریس و کمبود مدرسان دارای مدرک لازم برای تصدی این کرسی‌ها این پیامد را داشته است که مدرسان برتر شهرستانی فرصت‌های بیشتری برای انتقال به دانشگاه پاریس داشته باشند در حالی که پیش از آن دانشگاه پاریس در عمل در دسترس اقلیتی کوچک بود. این تغییر تعادل پیشین را بر هم می‌زند و روابط قدرت در میدان دانشگاه را دگرگون می‌کند.

در فصل پنجم، بوردیو به «هنگامه‌ی بحران» می‌پردازد. او در این فصل توضیح می‌دهد که وضعیت بحران برای واژگون شدن فضای میدان سیاسی بسیار مساعدتر از وضعیت نظم عادی است. وضعیت بحران نیازمند تبیین شرایط ساختاری پیدایش و گسترش آن است. بوردیو می‌گوید ما از چنین تبیینی عاجزیم مگر آنکه آثار و نتایج اصلی تغییراتی دانشگاهی مانند افزایش شمار دانشجویان و آثار دگرگونی‌های ریخت‌شناختی جمعیت دانشجو را بر عملکرد نظام آموزشی بشناسیم و بدانیم که بحران چگونه از فضای دانشگاهی وارد قلمروهای دیگر می‌شود. به این ترتیب، به فراسوی دانشگاه گام می‌نهیم:

برای تبیین گسترش یافتن این بحران به فراسوی میدان دانشگاه و میدان‌های مرتبط با آن، باز هم می‌بایست به تأثیر همبستگی‌هایی توجه کنیم که بر پایه‌ی مشابهت‌های ساختاری میان صاحبان موقعیت‌های فرودست در میدان‌های مختلف شکل می‌گیرند و غالباً با تجربه‌ی تنزل طبقاتی ساختاری همراه‌اند (ص ۲۷۳).

پی‌نوشت کتاب به مباحثی چون قوانین استادی و اخلاق دانشگاهی اشاره دارد و جایگاه آن‌ها را در روابط قدرت دانشگاهی می‌کاود. علاوه بر این، کتاب حاوی پیوست‌هایی مفصل است که شیوه‌ی کار و مستندات بوردیو را در پیشبرد کارش روشن می‌سازند. این مستندات نشان می‌دهند که بوردیو برای تحلیل انسان دانشگاهی صرفاً از نگرشی نظری بهره نمی‌برد بلکه نگرش او بر ساخته از داده‌های گسترده‌ی تجربی است که از طریق مطالعات عملی و تحقیقات میدانی به دست آمده است. تردیدی نیست که این شیوه‌ی پژوهش برای دست یافتن به نگرشی نظری که به اثری کلاسیک بدل می‌شود درس‌آموز و شایسته‌ی توجه پژوهشگران علوم اجتماعی است.

انسان دانشگاهی کتابی دشوار و سخت‌خوان است. نویسنده در پیشبرد کار خود از اصطلاحاتی خاص استفاده می‌کند که گاه سنت فکری خاص و عمدتاً پیچیده‌ای در فلسفه یا جامعه‌شناسی پس‌پشت دارند و گاه برساخته‌ی خود نویسنده و بیانگر وجوهی از تفکر اویند. علاوه بر این‌ها، نویسنده دشوارنویس است و همراه شدن با او در درک استدلال‌ها و مسائل مورد بررسی به‌سادگی میسر نیست. جمله‌های بلند، که گاه به یک بند می‌رسند، قرار دادن نکات معترضه در میان آن‌ها و انتقال دائمی از دیدگاه‌های نظری به شواهد تجربی و بالعکس کار را بر خواننده سخت می‌کنند. علاوه بر این، فهم بخش‌هایی از کتاب واقعاً نیازمند آشنایی جدی خواننده با نظام دانشگاهی فرانسوی و تاریخ تحولات آن و نیز تاریخ تحولات دانشجویی و سیاسی اروپا است. این همه موجب می‌شود *انسان دانشگاهی* از آن دست کتاب‌هایی نباشد که خواندن و تحلیلشان برای همگان در هر حال و وضعی

ساده باشد. مترجم کتاب، حسن چاوشیان، از مترجمان برجسته‌ی متون کلاسیک و برجسته‌ی جامعه‌شناسی به زبان فارسی است. باید از چاوشیان سپاسگزار باشیم که با ترجمه‌ی خود اثری مهم را در اختیار مخاطب فارسی‌زبان قرار داده است. با این حال، با توجه به دشواری‌هایی که بیان شد، مناسب است ترجمه‌ی فارسی در چاپ‌های بعدی کتاب به کمک ویراستاری آشنا با موضوع و محتوای کتاب بازنگری و متن فارسی آن سلیس‌تر شود. خوب است در پایان این یادداشت، در بیان ارزش و اهمیت کتاب *انسان دانشگاهی* برای ما ایرانیان سخنی را نقل کنیم که مترجم کتاب در یک گفت‌وگو آورده است:

در حین مطالعه و ترجمه‌ی این کتاب، خط به خط آن مرا به یاد دانشگاه‌های ایران می‌انداخت. هر خطی که از این کتاب می‌خواندم ناخودآگاه مقایسه می‌کردم و درمی‌یافتم که اتفاقاً از هر صفحه‌ی آن می‌توان ۱۰ پروژه‌ی تحقیقاتی راجع به دانشگاه‌ها و استادان و رابطه‌ی استادان و دانشجویان و وضعیت علم و روابط استاد و دانشجو در ایران اخذ کرد. منتهی بزرگ‌ترین کمکی که این کتاب به ما می‌کند این است که چشم ما را به این مطلب باز می‌کند که وضعیت دانشگاه‌های ما نیز مثل باقی چیزها، هنوز معطل و نیندیشیده است ... اگر قرار است دانشگاه محل رشد و تولید علم باشد، شرایطی لازم است. وقتی انتقادهای بوردیو به دانشگاه‌های فرانسه با آن قدمت و کیفیت را در نظر می‌گیریم، هشدار می‌گیریم که باید چه کنیم و زنگی به صدا در می‌آید که بالاخره دانشگاه‌ها در ایران چه می‌کنند و باید چه کنند. تا به حال راجع به این موضوع کار جدی‌ای انجام نشده است. بنیادی‌ترین مسئله در دانشگاه‌های ما که مانع از رشد علم حداقل در رشته‌های علوم انسانی و مشخصاً علوم اجتماعی می‌شود، فقدان خودمختاری و استقلال از قدرت است. یعنی پول دانشگاه‌ها را دولت می‌دهد و تکلیف آن‌ها را نیز دولت و سایر نهادهای سوار بر دانشگاه تعیین می‌کند. در این شرایط علم شکل نمی‌گیرد. زیرا گام اول علم همین محدودیت‌ها است. این بنیادی‌ترین مسئله‌ی دانشگاه‌های ما است که راجع به آن کاری نمی‌کنیم. نه اینکه نتوانیم، بلکه خود ما دانشگاهی‌ها نیز حرفی نمی‌زنیم؛ گویی کرخت و بی‌حس شده‌ایم.^۱

^۱. برای ملاحظه‌ی متن کامل مصاحبه، نک.: